

گفت‌وگو با ندا جبرائیلی بازیگر فیلم «ماهی و گربه»

ترس در این فیلم می‌توانست در دسرساز باشد

را می‌دانستیم. جایی بود در هنگام فیلمبرداری که واقعا بترسی که اشتباه کنی و کل فیلمبرداری به خطر بیفتد؟ نه واقعا، ترس می‌توانست در چنین فیلمی با ساختار پیچیده‌اش در دسرساز باشد. نیاز به تمرکز و دقت بود و البته کار گروهی. برای مثال، من یک حرکت را باها با چاقو تمرین کرده بودم که انجام دهم، تسلط هم داشتم، وقتی به آقای مکرزی پیشنهاد دادم، پذیرفتند اما در نهایت به این نتیجه رسیدیم که این فیلم، یک کار گروهی و بهتر است به خاطر یک حرکت شخصی، ریسک نکنیم. چون ممکن بود درست اجرا نشود و لطمه بزند. این اتفاقی بود که در کل گروه افتاد و کسی به فکر خودش نبود. تمام بازیگران و عوامل پشت صحنه، در خدمت کار بودند و از این نظر، این فیلم یک اتفاق منحصر به فرد گروهی است.



ندا جبرائیلی هم مثل تمام عوامل فیلم، «ماهی و گربه» را تجربه‌ی متفاوتی می‌داند. تجربه‌ای شیرین که حضور در آن را جزو افتخاراتش می‌داند. گفته‌های بازیگر جوانی که سال گذشته با «قاعده‌ی تصادف» دیده شد، درباره‌ی تجربه‌ی جدیدش در فیلمی متفاوت را بخوانید.

چطور به گروه بازیگران فیلم «ماهی و گربه» پیوستید؟

مرداد ماه سال گذشته، در نمایشی به نام «سفر زمستانی» در تالار مولوی بازی می‌کردم که پیش از آن، در جشنواره‌ی تئاتر تجربه، اجرا شده بود. جواد نمکی، یکی از داوران جشنواره، همکار آقای مکرزی بودند و من را به گروه معرفی کردند. آن زمان هنوز برای فیلم «قاعده‌ی تصادف» انتخاب نشده بودم. بعد از دیدار با آقای مکرزی و یک تست بازی با فراز مدیری، برای این نقش‌ها انتخاب شدیم و در فیلم روبه‌روی هم بازی کردیم.

بعد از «قاعده‌ی تصادف» این دومین تجربه‌ی سینمایی توست، نقش تو در فیلم «ماهی و گربه»، شباهتی به نقش‌ت در «قاعده‌ی تصادف» داشت یا در کل تجربه‌ی متفاوتی برایت بود؟

به هر حال، نقش متفاوتی بود نسبت به «قاعده‌ی تصادف» و لباس و گریم متفاوتی داشتم که برایم جذابیت داشت.

این تفاوت در شیوه‌ی برخورد تو با نقش هم تاثیر داشت؟

زمان حضور این نقش در کل فیلم زیاد نیست، اما تلاش کردم که در ذهن بماند. همراه «عبدالست» و «فراز مدیری» اتوهایبی زدیم و آقای مکرزی اصلاح کردند و در جریان تمرین‌ها و فضای کلی فیلم، تغییراتی کرد. بازیگری هم در این فیلم، کاری گروهی بود و از این نظر، تفاوت‌هایی با فیلم‌های دیگر دارد.

تجربه‌ی کار با شهرام مکرزی چطور بود؟

خیلی خوب. شهرام مکرزی یکی از باهوش‌ترین، خلاق‌ترین و خوش‌اخلاق‌ترین آدم‌هایی است که می‌شناسم. در طول یک ماه، زمان‌های زیادی را با هم درباره‌ی سینما و فیلم‌هایی که دوست داشتیم و بازیگرها و بازیگری حرف زدیم که باعث شد این فیلم، جدا از زمان تمرین و فیلمبرداری، تجربه‌ی متفاوتی باشد.

فیلم «ماهی و گربه» یک تجربه‌ی کاملا متفاوت در سینمای ایران است، با استرس پلان‌سکانس بودن فیلم راحت کنار آمدی؟ تمرین‌های قبل از فیلمبرداری چطور بود؟

شاید به خاطر حضور در فیلم «قاعده‌ی تصادف» و ساختار آن فیلم، این استرس همان روزهای اول از من دور شد. بازی در «ماهی و گربه» شبیه به ریاضی بود. نیاز به دقت و نگاه کلی نسبت به فیلم داشت که این اتفاق در طول تمرین‌ها و آشنایی گروه و توضیحات آقای مکرزی اتفاق افتاد. زمان تمرین در لوکیشن با جشنواره‌ی فیلم فجر، همزمان بود. من بعد از جلسه‌ی مطبوعاتی فیلم «قاعده‌ی تصادف» به گروه پیوستم. روز اول، تمام مسیر فیلمبرداری را همراه گروه کارگردانی رفتم تا با فضای کلی فیلم آشنا شوم. بعد از آن، هر کسی در جای تعیین شده و با پارتنرش منتظر می‌ماند تا نوبت اجراش برسد و در عین حال، همه در یک هماهنگی کلی با توجه به بازی دیگران، زمان شروع و پایان حرکت و بازی مان

برویم سراغ جشنواره‌ها! اولین چیزی که از سینماگرها، منتقدان و مردمی که فیلم را می‌دیدند می‌شنیدی چه بود؟

اولین چیزی که می‌گفتند این بود که از سینمای ایران توقع چنین فیلمی را نداشتند. در جشنواره‌ی ونیز آقای «پل شرایدر» رئیس هیئت‌دوران گفتند من فکر می‌کردم با پیشرفت تکنولوژی ما به فیلم‌هایی برسیم که کاربرد تکنولوژی دیجیتال را در ذات فیلم بیشتر ببینیم و نمونه‌های آمریکایی هم زیاد دارند چون فیلم‌ها ما برایم جالب است که ما یک مدل استفاده از تکنولوژی را از سینمایی مثل ایران می‌بینیم که همیشه با بعد سینمای اجتماعی در جهان حضور پیدا کرده است. بیشترین چیزی که شنیدم همین بود، که مردم فکر می‌کردند این فیلم شکل دیگری از سینمای ایران است و همین برایشان جذاب بود. نکته‌ی دوم، طراحی ساختمان فیلم است که طراحی پیچیده‌ای دارد و مثل یک معادله‌ی ریاضی می‌ماند و تماشاچی را به فکر وامی‌دارد و یک جور بازی ذهنی به وجود می‌آورد که این هم برای تماشاگران جالب بود.

با توجه به اینکه یکی از قوانین جشنواره‌ی فجر، عدم حضور فیلم شرکت‌کننده در جشنواره‌ی دیگر است، چقدر امید به راه یافتن به بخش مسابقه‌ی سینمای جشنواره‌ی فجر را دارید؟

من امیدوارم این قانون خیلی قانون جدی‌ای نباشد چون به هر حال نقدهایی بسیار جدی به این قانون وارد است که البته ما به این قانون احترام می‌گذاریم اما امیدواریم که برگزارکنندگان خودشان به این نتیجه برسند که این قانون غلط است. اگر به این نتیجه برسد امیدوارم که فیلم به بخش مسابقه‌ی سینمای ایران یا بخش بین‌الملل راه پیدا کند اما اگر فیلم را در بخش‌هایی مثل جشنواره‌ی کارنوز تصمیم قطعی نگرفتیم که حضور فیلم در این بخش‌ها را بپذیریم یا نه. چون فکر می‌کنم فقط مادر این فیلم سهم‌نداریم و همه‌ی عوامل دوست دارند کارشان در جایی دیده شود که مورد قضاوت قرار بگیرد.

برنامه‌ای برای شرکت فیلم در جشنواره‌های دیگر هم دارید؟

تا پایان امسال در سه یا چهار فستیوال دیگر هم هستیم، در بهمن فستیوال روتردام، در اسفند فستیوال فیلم استانبول و در پایان اسفندماه، فستیوال‌های استونی و فرایبرگ.

الان بود همان کات‌ها هم وجود نداشت یا فیلم تا آنجا که پلان دارد که در آن واحد در تصویر نشان داده می‌شود اما هر کدام از آن چهار پلان یکسره گرفته شده‌اند. با همه‌ی اینها مهم‌ترین دغدغه‌ی من موقع ساختن این فیلم ترس از مواجهه‌ی دوربین و بازیگرها بود که در دست از آب در نیاید. یعنی من مطمئن بودم که تمرین‌های بازیگرها خوب بوده و جای دوربین را هم می‌دانم کجاست ولی اینها دو تا سرعت متفاوت داشتند. یعنی دوربین باید توسط آدمی حمل شود و سرعت تغییر دادن دامنه‌ی فوکوس در آن مهم است پس ممکن بود با سرعت توی صحنه یکی نشود. یعنی وقتی فیلمبرداری کار شروع شد این بزرگ‌ترین مشکلی بود که ما داشتیم که مجبورمان کرد بعضی میزانسن‌ها را عوض کنیم یا مسیرها را کوتاه‌تر یا بلندتر در نظر بگیریم تا به لحظه‌ای که می‌خواستیم داشته باشیم برسیم.

از قرار نسنخه‌ی نهایی فیلم، برداشت دوم بوده است، برداشت اول به چه مشکلی برخورد؟

ما ۳۰ روز تمرین کردیم و می‌خواستیم در یک روز کامل ضربتی فیلمبرداری را تمام کنیم که به قول معروف پلان‌ترو و تازه‌ای داشته باشیم. همه‌ی محاسبات را هم انجام داده بودیم. مثلا می‌خواستیم آسمان ابری باشد و زمین خیلی گل نباشد و یک روز همه‌ی اینها بود و ما آماده شدیم تا فیلمبرداری را شروع کنیم. ما شروع کردیم و حدود دقیقه‌ی ۸۰، فیلم‌یک‌ای بازیگرها جایی که باید می‌آمد جلوی دوربین نیامد یعنی فراموش کرد که بیاید و ما کات دادیم. البته ادامه‌ی فیلم را گرفتیم که به عنوان تمرین به آن نگاه کرده باشیم. بعد مجبور شدیم برای فیلمبرداری بعدی دو روز صبر کنیم چون شب‌ها باران آمده بود و زمین گل و شل بود ولی برداشت دوم را کامل گرفتیم و هیچ کاتی ندادیم که شد نسخه‌ی نهایی.

توی برداشت دوم هیچ اتفاقی نبود که غیر منتظره باشد و مثلا از آن چشم‌پوشی کنید؟

اتفاقا یکی دو تا اتفاق کوچک بود که اگر فیلم را ببینید حتما متوجهش می‌شوید یکی از میزانسن‌ها را در حین فیلمبرداری کمی تغییر دادیم. یک جا بازیگری باید بیرون می‌رفت که رفت اما دوربین حرکت نکرد و ما خواستیم که بازیگر دوباره برود. در دقیقه‌ی ۹۰ فیلم هم یک مشکل کوچک برای دوربین اتفاق افتاد که چون دقیقه‌ی نود بود از آن چشم‌پوشی کردیم چون واقعا دیگر نمی‌توانستیم فیلمبرداری کنیم. دیگر بول نداشتیم.

مثل اینکه فیلم «ماهی و گربه» قرار است قسمت اول یک سه‌گانه باشد. درباره‌ی آن دو تا فیلم دیگر توضیح می‌دهی؟ از نظر مضمونی به «ماهی و گربه» شباهت دارد یا فرمی؟

من سه‌تا طرح برای فیلم‌های یک پلانه داشتیم که یکی از فیلمنامه‌ها را قرار بود با حضور بهرام رادان و یک تیم دیگر کار کنیم که به علت سفری که برای بهرام رادان پیش آمد و البته سرمایه‌گذاران هم در دقیقه‌ی آخر پشیمان شد، تولید فیلم به تعویق افتاد و «ماهی و گربه» دومین فیلمنامه از آن مجموعه است. البته آن دو فیلمنامه‌ی دیگر، تفاوت‌های بسیاری با «ماهی و گربه» دارند ولی در این ایده‌ی مواجهه‌ی من با ساختار زمان و پلان، مشابه بان هستند و تم اصلی‌شان در برخورد با زمان و روایت یکی است ولی داستان‌ها کاملا متفاوت است.



احتمالا بروسه‌ی بازی در این فیلم باید خیلی جذاب باشد، هیجان‌انگیزترین اتفاقی که برای تو یا گروه رخ داد، چه بود؟ یا چیزی که فکر کنی فقط توی این فیلم تجربه کردی و هیچ جای دیگر تجربه نخواهی کرد؟

هیجان‌انگیزترین اتفاق، خود بروسه‌ی فیلم بود. تمام یک ماهی که با هم زندگی، کار و بازی کردیم و تمام دوستان و همکاران نازنین این فیلم... آقایان کلاری، آبنار، اثباتی، ابراهیمی، فر، کریمی، شهرارز، تمام بازیگران، گروه پالت، و خود آقای مکرزی و دستیاران خوبشان و همه و همه... دوستی‌هایی که در طول فیلم شکل گرفت و بعد از آن ادامه داشت و دارد و امیدوارم داشته باشد، هیجان‌انگیزترین اتفاق، خاطره‌ی آن یک ماه است که در ذهن ما ثبت شده و فیلم خوبی که محصول این یک ماه تلاش است.

تصور کن عضو عوامل کار نبودی، فکر می‌کنی اگر فیلم را به عنوان یک مخاطب معمولی می‌دید، نظرت چه بود؟

اگر لحظه‌ای فکر می‌کردم ممکن است فیلم را دوست نداشته باشم، در آن حضور نداشتم. راستش از همان اول مطمئن بودم فیلم متفاوتی خواهد شد و اگر به عنوان مخاطب، فیلم را می‌دیدم، غیظه می‌خوردم به کسانی که سهمی در ساخت فیلم داشته‌اند. خلاقیت و هوش شهرام مکرزی و تلاش گروهی تمام عوامل را می‌ستودم.



«شرایدر» در جشنواره‌ی ونیز گفت روزی که من سینمای دیجیتال را شناختم، حس می‌زدم زمانی با چنین فیلمی مواجه بشوم. اما اصلا فکر نمی‌کردم این فیلم از سینمای ایران باشد، چون در سینمای غرب آنقدر صنعت مهم است که از دیجیتال به عنوان یک جانشین برای نگاتیو استفاده می‌کنند در حالی که دیجیتال می‌تواند روی ذهنیت تاثیر بگذارد، کاری که عملا تا به حال اتفاق نیفتاده است و در این فیلم اتفاق می‌افتد. از این لحاظ تفکر شهرام مکرزی بسیار جلو است. تفکری است که در جهان بازتاب پیدا کرده است چون وجود نداشته است و جایزه‌ای که در جشنواره‌ی ونیز به عنوان جایزه‌ی نوآوری دادند، از نظر پس به نظر شما، و بزرگی این فیلم تنها منحصر به پلان‌سکانس بودنش نمی‌شود.

واقعا بزرگی فیلم فقط این نیست. حتی کمی هم اشتباه است که ویژگی فیلم را این بدانیم. در این فیلم، با زمان، بازی می‌شود. قبلا هم این اتفاق افتاده ولی اینجا به شکل دیگری اتفاق می‌افتد. یعنی بازی با زمان در سینما با کات‌دادن اتفاق می‌افتد، تدوین یا بالاخره یک جور دستکاری احتیاج دارد. در این فیلم، هیچ کدام اینها وجود ندارد. به قول معروف در این فیلم، قبله‌ی بهم می‌ریزد و اصلا این بازی با زمان است که شیوه‌ی پلان‌سکانس را به فیلم تحمیل می‌کند. یعنی این شکل روایت این فرم را می‌طلبید، نه هیچ فرم دیگری.

که در جشنواره‌ها هم تحسین می‌شود، نیست. تجربه‌ی متفاوتی است. یک جور شعبده‌بازی است. یا شاید بهتر است بگویم شهرام مکرزی یک شعبده‌باز است. این چیزی است که همه را جلب کرده بود.

جدای از بحث بازیگری به عنوان یک استاد سینما یا فردی که سال‌ها تجربه‌ی کار در همه‌ی مشاغل سینمایی را دارد، نظر تان درباره‌ی فیلم چیست؟

این فیلم، یک دواروی را می‌شکند، یعنی یک منطق سینمایی را می‌شکند. زیربنای این فیلم، تئوری جالبی دارد. ساده بخوایم بگویم در سینما چند پلان مختلف را می‌گیرند، سرهم می‌کنند، می‌شود یک سکانس و سکانس‌ها را هم سرهم می‌کنند و می‌شود یک فیلم. این اتفاق به خاطر امکانات حداقل سینما به وجود آمد. مثلا به خاطر اندازه‌ی حلقه‌ی فیلم، امکانات که بیشتر شود، شیوه‌های دیگری هم به وجود می‌آید که مثلا پلان سکانس هم یکی از این شیوه‌ها بود که به خاطر پیشرفت امکانات به وجود آمد. ولی زمانی که اتفاقی به نام سینمای دیجیتال رخ داد، آنقدر که مسئله‌ی اقتصادی این رخداد جلب توجه کرد، مسائل دیگرش امکان بروز پیدا نکرد. یعنی امکانات اقتصادی سینمای دیجیتال خیلی بیشتر از امکانات سینمای سینمای دیجیتال، مطرح شد. چون زبان سینمای دیجیتال یک زبان متفاوت است ولی لانگ‌تیک یا پلان‌سکانس زبان نیست. یک شیوه است. فیلم «ماهی و گربه» از امکانات این زبان استفاده می‌کند. آقای

اینکه می‌گویم نقش کوچک و بزرگ برایم اهمیت ندارد هم برای همین است، چون همیشه دنبال تجربه‌های متفاوت هستم. زمانی که فیلمنامه‌ی این فیلم را هم دیدم می‌دانستم که با تجربه‌ی جدیدی روبه‌رو هستم و برایم مهم بود بدانم چنین چیزی واقعا چطور اتفاق می‌افتد. با وجود اینکه کار بسیار سخت بود، سرد بود، باران می‌آمد، تا کمر توی گل بودیم، تمرین‌های هر روز و پشت‌سر هم داشتیم ولی من بسیار لذت بردم. اصلا ذات این کار برایم جذاب بود. یعنی تجربه کردن چیزی که تا به حال ندیده بودم. این کار واقعا منحصر به فرد است.

شما یکی از کسانی بودید که به همراه گروه در جشنواره‌ی ونیز شرکت کردید، برخورد تماشاگران و هیئت‌دواری با فیلم چطور بود؟

برای همه غیرمنتظره بود. یعنی همه بریده بودند از رئیس هیئت‌دوران آقای «شرایدر» بگیر تا تماشاگران. آقای «شرایدر» شب آخر سر میز شام بشقاب را گذاشت یک طرف، گفت من نمی‌فهمم، خوب اینجا دریاچه، اینجا کلبه، اینجا فلان... چطور اینجور شد؟ چطور می‌شود؟ یعنی آنقدر توجهش جلب شده بود که تمام جزئیات فیلم را به یاد داشت و درگیر شده بود. برای کسی که روزی چندین فیلم را می‌دید این به خاطر داشتن جزئیات یعنی خیلی توجهش جلب شده است. خیلی از تماشاگرها به من گفتند ما اگر فقط این فیلم را در جشنواره می‌دیدیم هم برایمان می‌آورد چون این فیلم اصلا یک جنس دیگری از سینماست. یعنی آن قالب کلاسیک و خوش‌ساختی